



Bakhtar Institute

Research. Education. Participation

کدام افغانستان؟

| بررسی راه های رسیدن به یک آینده بهتر |

سخی بیراملی

بُن - ۲۰۲۴

منتشر شده توسط: موسسه تحقیقی باختر | برلین، آلمان

مارچ ۲۰۲۴

نوع انتشار: الکترونیکی

[سلب مسئولیت: این مقاله محصول موسسه باختر است. یافته‌ها، تفاسیر و نتیجه‌گیری‌های بیان شده در این مقاله به نویسندگان اشاره دارد و لزوماً منعکس کننده دیدگاه‌های مؤسسه، مدیریت یا اعضای آن نیست. این مطالب نباید بدون رضایت قبلی نویسندگان تکثیر یا توزیع شود]

Which Afghanistan?



Sakhi Bayramli

در مورد نویسنده



سخی بیراملی، عضو موسس و همکار بخش رسانه و ارتباطات انستیتوت تحقیقی و آموزشی باختر، دارای مدرک لیسانس در رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل، با تمرکز بر مطالعات افغانستان، ادغام، صلح و امنیت از دانشگاه انقره در جمهوری ترکیه و دانشجوی دوره فوق لیسانس در بخش صحت عامه، مدیریت بهداشت و مخاطره در دانشگاه بن، در جمهوری فدرال آلمان میباشد.

تحصیلات آقای بیراملی با بیش از ده سال فعالیت های خبرنگاری و اجتماعی همراه است که عمدتاً بر تحقیقات، فعالیتهای اجتماعی، آموزش، مهاجرت، ادغام، و تحصیلات عالی در افغانستان و آلمان متمرکز بوده است. آقای بیراملی، با رسانه ها و سازمان های آموزشی مختلف در افغانستان، از جمله شبکه رادیویی رابعه بلخی، مجله بلخ امروز و دانشگاه مولانا جلال الدین محمد بلخی، بیشتر در داخل افغانستان، و همچنین در آلمان، ترکیه، لهستان و کشور شاهی هالند کار کرده است. آقای بیراملی دریافت کننده دو بورسیه اتحادیه اروپا – ارasmus (2011 و 2013)، بورسیه دولتی جمهوری ترکیه – یی-ت-ب (2009) و بورسیه دولتی جمهوری فدرال آلمان (2019) میباشد و به زبان های انگلیسی، فارسی، ترکمنی، ازبکی و ترکی تسلط کامل دارد و مهارت های زبان آلمانی و پشتو را نیز در حال آموختن میباشد.

مقدمه

این یادداشت، مقایسه ای از حالات مختلف دولت / حکومت داری چند کشور جهان با وضعیت افغانستان است تا تصویری از یک کشور ایده آل برای خوانندگان ارائه شود. نویسندگان این یادداشتها، ادعایی بر درست و یا قطعی بودن تیزر خود را ندارد و این یادداشت ها را که حاوی بیست بخش میباشد، جهت باز نمودن بحثی بزرگ تر در مورد افغانستان و سیستم ایده آل نوشته است. این نسخه به هیچ صورت حالت نهایی و یا کاملی از یک راه حل برای افغانستان نمیشود. ولی ادعای نویسندگان این است که این یادداشت ها بتواند بحثهایی را جهت چگونه بودن یک راه حل اساسی و نهایی باز کند. در این یادداشت ها، در شروع هر بخش، نخست پرسشی برای خوانندگان مطرح شده تا آنان را از نظر ذهنی برای مطالعه بخش های مربوطه بعدی آماده نماید. سوالات مطرح شده، با در نظر داشت تمامی نکات و گزینه های ممکن، سنجیده شده انتخاب شده اند و تعدادی از آنها، نسبت به درک حساسیت های موجود در جامعه، بار بار تغییر داد شده است. نویسندگان، در این یادداشت ها به نکات اشاره شده در هر بخش در حد یک «مقدمه» وارد شده و تلاش نموده تا فشرده از معلومات کلی و تکنیکی را در قالب یک یادداشت کوچک و کوتاه برای خواننده گان پیشکش نماید. جزئیات مسایل کلانتر و موضوعاتی که نیاز به معلومات تکنیکی بیشتر دارد، در مراحل بعدی در قالب یک یادداشت و با بخشهای بیشتر و بزرگتر به چاب میرسد. بنا، مسله سطحی و ابتدایی بودن معلومات در این بخش اول، کاری سنجیده شده میباشد و اصولاً تلاشی عمدی محسوب میشود. بدون تردید که هیچ اثری نمیتواند عاری از مشکلات باشد. نویسندگان این سطرها، که در یک خانواده ترکمن زاده و بزرگ شده است، زبان شیرین فارسی/دري را بعدها در مکاتب و دوره های بعدی تحصیلی آموخته است. این یادداشت ها ، مجموعه ی از نخستین نوشته های طولانی نویسندگان در قالب یک کتاب میباشد.

نویسنده این یادداشت ها، بعد از ارائه تصویری از حالات، تجارب و چالش‌های مختلف چند کشور جهان، که در نتیجه تحقیق، تحصیل و کار در تعداد زیادی از کشورهای ذکر شده در این یادداشتها بدست آمده اند، در نهایت از خوانندگان می پرسد که چه نوع افغانستانی را برای نسل‌های بعدی خودشان می‌خواهند به میراث بگذارند؟ به تعبیر دیگر، خواهان کدام افغانستان هستند؟

سپاسگذاری

هیچ نوشته بدون همکاری دوستانی که برای بهتر شدن آن کمک کرده اند و افرادی از جامعه اکادمیک که آنرا موشگافانه بررسی میکنند، کامل محسوب نمیشود. در کنار ده ها فردی که نام شان میبایست در اینجا ذکر گردد، با خواستن پوزش از سایر دوستان، در اینجا می‌خواهم از تعدادی از دوستانم، از جمله جناب داکتر انیل عصیان، دوست قدیم و منتقد همیشگی که اولین نسخه نوشته شده را پیش از هر کس دیگر مطالعه کرده و نظریات اش را شریک ساخته بود، یک دنیا سپاسگذارم. از دکتر عبدالقیوم قائم، یکی از استادان دانشگاه هرات و دوست مهربان، جهت بررسی اکادمیک و ارایه نظریات تخصصی شان بی نهایت تشکری میکنم. از جناب دکتر فضل اختر، محقق ارشد مرکز مطالعات دانشگاه بُن، برای نظریات نیک و سازنده شان تشکری را یک ضرورت میدانم. از رفیق قدیم، سهراب سامانیان، خبرنگار و داستان نویس بلخی، برای نهایی سازی این یادداشت و ارایه نظریات کارشناسانه، بی نهایت سپاسگذارم. از دوستان گرامی و همکاران ارجمندم در انستیتوت تحقیقی و آموزشی باختر در برلین، از جمله دکتر عبدالله عطایی، بانو نجلا زمانی، استاد علی امید، جهت بازخوانی و ارایه نظریات جهت بهتر سازی این یادداشت ها قدردانی میکنم. از دوست گرامی و خبرنگار سابقه دار بلخ، آقای داوود رهجو برای ارایه نظریات تخصصی و بسیار کارآمد شان متشکرم.

از دوست گرانمایه، جناب غفور ابرام، رییس انجمن قلم افغانستان در آلمان بابت همکاری های همیشگی شان یک دنیا سپاسگذارم. از رفیق و همکارم قدیمی استاد احمد فهیم احمدی نیز جهت کمک برای تهیه بخشهای گرافیکی این یادداشت ها بسیار متشکرم. در نهایت، از خانواده ام، بویژه همسر و والدین گرامی ام، و تمامی دوستان، از جمله دوستانم در صفحات مجازی که هیچ گاهی همدیگر را ندیده ایم ولی همواره خواننده متنهای شریک شده در آنجا بوده اند و تمامی خواننده گانی که این یادداشت ها را برای مطالعه بدست میاورند، برای تشویق های دوامدار شان جهت ادامه نوشتن برای افغانستان، از ته ترین نقاط دلم تشکری میکنم.

با محبت، سخی بیراملی

مارچ ۲۰۲۴ | شهر بُن، جمهوری فدرال آلمان

بخش اول: استقلالیت

پرسش: بنظر شما با وجود این همه بافت خورده گی سیستم های جهان امروز، میتوان از آزاد بودن انسان ها / کشورها حرف زد؟

تا همین چندسال اخیر، جامعه شناسان و نظریه پردازان نظام های سرمایه داری، به این باور بودند که هر انسانی در هر گوشه از جهان، کاری را انجام می دهد که، در نهایت امر فقط به مفاد خودش تمام شود.

بعدها، همانند هر پدیده دیگر، این نظریه محققان نیز تا حد زیادی با کمک ادیان و نظام های سوسیالیستی در اکثر کشورهای جهان دو قطبی¹، بویژه کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه، دگرگون شد و حتی در مواردی اشتباه ثابت شد. زیرا، در ذات مسئله، از نظر عواطف انسانی و اصول زنده گی بشری، انسان فهمیده (در اینجا منظورم فقط از افراد باسواد نیست، هر انسانی خردمند) لزوماً کاری را انجام می دهد که نه فقط برای شخص خودش، بل برای جامعه ی که در آن زنده گی میکند نیز خوب است. در همان اوایل ظهور انسان و ورود او به طبیعت، نیاز به زنده گی مشترک نیز بوجود آمده بود. در مراحل بعدتر از نخستین روزهای پیدایش بشر، وقتی این نیازها بیشتر شد، قراردادهای اجتماعی شکل گرفتند که در اصل نوعی از نظام دفاعی بشر در مقابل ماحول اش بود. آهسته آهسته حتی در دنیای مدرن نیز، انسانها دیگر این مسئله را پذیرفته اند و میدانند که تنها در صورتی که به اصطلاح عامیانه، "وضع جامعه او در آن زنده گی میکند، خوب بود"، او نیز حالت بهتری میداشته باشد.

به عبارت دیگر، در همین یکصد سال اخیر نیز به مراتب تجربه شده که به هر اندازه که شکاف طبقاتی در یک جامعه بیشتر شد، مشکلات اجتماعی/ اقتصادی نیز در آن جوامع زیادتر می شود². در کل، یا همه خوب می شود یا همه سرگردان.

در آنسوی معادله اما، شوربختانه، جهان مدرن، برای مدیریت بهتر منابع قدرت و

بعد از جنگ جهانی دوم، دنیای غرب به رهبری ایالات متحده امریکا و شرق، به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سابق، الی دهه ۹۰ میلادی

به دو قطب جدا شده بودند | نویسنده

اشاره به بحرانهای بزرگ جهانی در صد سال اخیر میباشد. | نویسنده

ثروت، با همه آلات و ابزارى که در اختیار دارد (رسانه ها، منابع ثروت، تنش زدایی ها، نفاق افکنی ها، جنگ ها و سایر طرق ممکن)، همه انسانها را به برخلاف این حالت اصلی بشرى، یعنی به "تنهایی" و فردگرایی تشویق می کند. انسان مدرن ولى تنها، به آسانی و بخوبى بدام ترفندهای دنیای مدرن می افتد. بویژه بدام کسانی که از قبل برای انسان تنها شده، برنامه دارد: برنامه برده سازی و اطاعت از سیستم. با این وجود و با تضادهایی که جهان ما را با گذشت هر روز تهدید میکند در عصر حاضر اما، خلاف آنچه که بعضی از پوپولیست های سیاسى در کشورهای جهان ادعا دارند، به باورم کمتر انسانی و حتى کمتر کشوری در جهان بگونه کامل "مستقل" و یا هم «تنها» میباشد. به تعبیر دیگر، در دنیای امروزی هرکسى و هر کشوری، به نحوى محتاج دیگری است.

من، حد اقل در چندین مورد شاهد حالات در چند کشور بوده ام که رهبران در ظاهر مقتدر و مستقل شان، در حضور توده ها بر کشورهای دیگر - که گویا قدرت را در اکثر نقاط جهان در دست و کنترل دارند - تازیدند، ولى در جلسات خصوصى، به عنوان گدایان سیاسى از آنها کمک و حتى در مواردی معذرت خواستند.

مسئله که در این مرحله مربوط به ما، منحيث شهروندان میشود این است که، همه ما به نحوى به همدیگر وابسته ایم. میتوانیم نظریات متفاوت نسبت به قضایا داشته باشیم ولى نباید فراموش کنیم که ما همه در قدم نخست «بشر» هستیم و این میتواند بهترین نقطه وصل مان باشد. ما، انسانها و حتى حکومتهایی که ما را رهبری میکنند، در ذات خود آزاد و مستقل هستیم، ولى برای بقای حیات خود و نسلهای بعدی مان، به همدیگر نیاز داریم.

بخش دوم | تعامل با جهان

پرسش: افغانستان چه نقش و اهمیتی برای سه کتگوری که در پایین ذکر گردیده
میتواند داشته باشد؟

فرضیه تقریباً پذیرفته شده ای از طرف مردمان جهان وجود دارد مبنی بر اینکه: در
عمل بدلائل متعددی دیگر کمتر کسی / کشوری می تواند به گونه کاملاً مستقلانه حیات
خویش را ادامه بدهد. پس راه حل های ممکنه کدام ها اند؟

هر کشوری، بشمول افغانستان، یا میتواند با وجود هزار و یک آسیب پذیری که دارد،
(۱) شامل یک جریانی همسو با دنیای آزاد در سطح بین المللی گردد و به رفاه نسبی
برسد، (به عنوان آخرین مثالِ موفق؛ سنگاپور). یا (۲) خود را بگلی از دنیای بیرون
(یا بهتر گفت دنیای غرب) منزوی نماید (به عنوان بدترین مثال، کوریای شمالی) و یا
هم (۳) خودش با استفاده از نیروی بشری و تولیدات داخلی، به یک جریان، خطِ سوم
مبدل گردد. (همانند، چین، هند و روسیه).

در این میان، جغرافیاهای ساخته شده همانند یکتعداد زیادی از کشورهای آفریقایی در
قاره سیاه و یا در همسایگی مان جمهوری اسلامی پاکستان، چه بخواهند و چه
نخواهند، در اصل پایگاه های (لابراتوار تجربه) یکی از این جریانات اند که برای
حفاظت از منافع بزرگ و ملی آن قدرتها، در قاره های دیگر با خط کش ترسیم شده
اند. هیچ کسی نمی داند که میلیت گرایی و وطن دوستی در این نوع کشورها (یا بهتر
گفت مناطق ساخته شده) چی معنای دارد.

با وجودیکه تاریخ و این سیستم، بالای جغرافیایی که ما در آن زنده گی میکنیم جفای
زیادی نموده، اما در هر صورت اش حالا کشور ما افغانستان، در این کتگوری،
بدلائل جغرافیایی و موقعیتی که در قاره آسیا دارد، متأسفانه انتخابِ زیادی ندارد.
ما، افغانستانی ها، اگر از تاریخ و غیرت که برایش همواره بالیده ایم لحظه ای
بگذریم، تنها میتوانیم با سرمایه گذاری روی نیروی بشری (جوانان و زنان) از همین

موقعیت خودمان برای رسیدن به رفاه، آسایش و حتی کسب منافع ملی از هر یکی از آن جریانات فوق استفاده کنیم. چاره دیگری داریم؟ متأسفانه که نداریم. به عبارت دیگر، جدال با همه دنیا، جنگ با همدیگر بر سر مسایل کوچک، دست بردن به سلاح، پذیرفتن همدیگر و عدم احترام به اصول پذیرفته شده دولت/حکومتداری مدرن؛ اگر عقلانی تر فکر کنیم، ما را نه ده سال بعد و نه هم پنجاه سال دیگر، بجایی نمیرساند. جنگ و جدال با خود و دیگران، در ذات خود بجز ویرانی، برای هیچ کسی چیزی به ارمغان نمی‌آورد. کشوری که هنوز حتی یک "سوزن" را نمیتواند خودش تولید کند³، چگونه می‌تواند با کشورهایایی که آماده گی فرستادن انسان به مریخ را دارند، وارد جنگ شد و یا رقابت اقتصادی کند؟ جالب اینکه تقریباً تمام کشورهایایی که به رفاه نسبی رسیده اند و حرفی برای گفتن در سطح بین المللی دارند، در مناطق مختلف جهان متحدان و هم پیمانان خود را یا دارند و یا هم می‌خواهند داشته باشند. پس چرا نباید با آنها تعامل کرد؟ اگر میزان سود و ضرر کار و تعامل با این نوع کشورها را مقایسه نمائیم، کدام یکی بیشتر خواهد بود؟

اگر شما نیروی بشری کافی برای تولید بیشتر و دسترسی به آبهای بین المللی را ندارید، که افغانستان ندارد، متأسفانه چاره ای جز شامل شدن به یکی از "کلب های" پذیرفته شده جهانی را نیز ندارید. گذشته از هر مسئله ایدیولوژیکی، تفاوت های فکری، تضادهای سیاسی و حتی دشمنی های قبلی، عقلانی ترین راه، پذیرفتن همدیگر، مشارکت و تعامل مساویانه با یکدیگر میباشد.

تا وقت نوشته شدن این سطرها، هیچ کارخانه تولیدی که در افغانستان سوزن تولید نماید، وجود نداشت. | نویسنده³

بخش سوم | گفت‌وگو ملی

پرسش، با وجود تفاوت و مشکلات اجتماعی بی‌نهایت زیادی که در افغانستان هست، آیا هنوز هم راهی برای آغاز یک گفت‌وگو ملی واقعی وجود دارد؟

همانگونه که در دو بخش پیشتر تذکر یافت، امروزه کمتر کشوری در دنیا وجود دارد که یا از کشوری چیزی وارد نکند و یا برای بقای خود جنسی را برای کشوری دیگر نفروشد. چه بخواهیم و چه نخواهیم تعامل به نحوی وجود دارد. در صورتی که این تعاملات وجود دارد و وقتی کشورها نیاز مبرم به داد و ستد با یکدیگر را دارند، پس چرا با هم می‌جنگند؟

نکته جالب اینجاست که تعدادی از کشورهای شامل سه کتگوری بالا، گه گاهی نیاز به تنش‌هایی دارند که یا میزان فروش اجناس تولیدی جنگی شان را بالا ببرند (بگونه مثال سلاح و مهمات) و یا بتوانند با استفاده از این نوع تنش‌ها، اجناسی را که ضرورت دارند آسان‌تر از گذشته بدست بیاورند (بگونه مثال نفت و گاز و یا حتی آب).

کشورهای دیگر جهان، از جمله افغانستان، در این نوع جنگ‌ها تنها تا وقتی مهم می‌باشند که برای رسیدن به یکی از اهداف یکی از طرفهای درگیر جنگ منابع، برای آنها کمک نماید.

در سال‌های دهه ۷۰ و هشتاد میلادی، در زمانی که نیروهای قشون سرخ شوروی سابق، بمنظور راهیابی به آب‌های گرم شبه قاره هند به افغانستان تجاوز⁴ کرد، ایالات متحده امریکا و همپیمانانش (هم‌کلیپ هایش) به گروه‌های مختلف مجاهدین در جمهوری اسلامی پاکستان، امکانات، اسلحه و آموزشهای نظامی دادند تا از اینکار رقیب دیرینه اش، شوروی سابق، جلوگیری کند. به عبارت دیگر، امریکا در خاک

اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۹ میلادی به افغانستان تجاوز کرد و در سال ۱۹۸۹ بر اثر دخیل شدن غیر مستقیم ایالات متحده به این جنگ، افغانستان را ترک کرد. ایالات متحده برای دفع خطر قشون سرخ، مجاهدین را که در برابر شوروی می‌جنگیدند کمک میکرد. | نویسنده

افغانستان توسط مجاهدین با شوروی سابق جنگ کرد تا رقیب اش را از رسیدن به منابع باز دارد .

برخلاف ادعای برخی از مجاهدین اسبق افغانستان که بر علیه اشغال قشون سرخ جنگیدند، ادعای نویسنده این سطرها این است که در هیچ مقطع زمانی، حد اقل در جغرافیائی بنام افغانستان، کسی فقط به رضای خدا و تنها برای منافع این کشور نجنگیده است! در این جغرافیا، شوربختانه، منافع فردی همواره بر منافع ملی ارجحیت داشته است. هرچند که تعداد زیادی از آزادی خواهان افغانستان⁵، برای تامین ارزشهای انسانی و بدون درک این که برای کی و برای چی می‌جنگند در طول تاریخ جانهای شان را از دست داده اند، اما در نهایت این قدرت‌ها بوده که همانند چوب سوخت، حالا گاهی بنام مجاهد و گاهی هم بنام سکولار و تکنوکرات، از مردان و زنان افغانستان استفاده های ابرازی کرده اند / می‌کنند.

کشورهائی که در میان این رقابت‌های کلان زودتر توانستند یکی را قبول کنند، دیده شده که نسبت به دیگران کمتر آسیب دیده اند. (بگونه مثال جاپان، ترکیه، آلمان و ...) تاسف بار است ولی حقیقت تلخ این است که افغانستان، حد اقل در همین مرحله نمیتواند خلاف وزش باد حرکت کند⁶ و به سر منزل مقصود خود برسد. عقلانی ترین راه، برای اینکه این کشور و مردم آواره و جنگ دیده را کمکی کنیم این است که؛ **دربِ گفتمان های ملی** را هر چه زودتر برای همه باز کنیم. تا وقتی که ما، همه مردم افغانستان، نتوانیم تک صدایی خود را بطور کامل، با وجود هزاران مسئله و مشکلی که در میان خود داشتیم و داریم، به جهانیان نشان دهیم، متاسفانه محکوم به بدبختی های دوامدار و همیشگی می‌باشیم. تصمیم نهایی بدست خودمان است. یا برای همیشه با همدیگر می‌جنگیم و یکدیگر را می‌کشیم، یا اینکه با قبول تفاوت‌های همدیگر همه یکجا به سعادت و خوشبختی میرسیم.

انسانهای مستقل که بدون در نظر داشت هیچ منفعتی برای نجات افغانستان از مبارزه کردند. | نویسنده⁵

با همه جهان در تضاد باشد و تمایل به پیشرفت داشته باشد. | نویسنده⁶

بخش چهارم | گفتگوهای صلح خواهی

پرسش؛ برای تقسیم عادلانه منابع و قدرت⁷ در کشورهای همچون افغانستان، کدام راه و روش بهتر است؟ جنگهای داخلی یا گفتگوهای سازنده و صلح خواهی؟

هیچ کشوری در جهان به یکباره گی به جایگاه و موقعیتی / موفقیتی که امروز دارد، نرسیده است. تعدادی از آنها ده ها سال برای حفاظت از حریم خصوصی، از آب و از خاک شان جنگیده اند و تعدادی دیگر، سالهای سال به زور و ستم، تحت استعمار بیگانگان قرار گرفته اند.

اما، وجه مشترک همه مللی که به سختی و یا حتی به آسانی بر فاه و شگوفایی رسیده اند، یکی بوده است: درک درست از منافع ملی.

متأسفانه، در کشورهای چند قومی و جهان سومی - از جمله افغانستان- تعریف این منافع همواره کاری بسیار دشوار بوده است. اما هر وقتی که حتی در حدود خیلی ابتدایی نیز قدرت و ثروت تا حد ممکن بصورت نسبی و مساویانه میان اقوام تقسیم شده (دوره شاهی در افغانستان)، در آنصورت دیده شده که حتی همین کشور های چند قومی نیز، اگر برای مدتی هم شده، در رفاه و آرامش نسبی زنده گی کرده اند.

اگر به همین نزدیکی ها به افغانستان نظری بیفکنیم، بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی⁸ تا سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، که میلیاردها دالر پولهای سخاوتمندانه جامعه جهانی به افغانستان سرازیر میشد، وضعیت رفاهی مردم نیز به مراتب بهتر و تنش های قومی در این کشور کمتر از گذشته ها بود. زیرا، کشورهای متعدد و مختلف عضو ناتو، در ولایات مختلف مصروف کار و بازسازی بودند و تقریباً هرکس به نحوی از این فعالیت ها سود می برد. بناً، بدلیل دستیابی تقریباً مساویانه همه اقوام به منابع؛ تضاد ها، تنش ها و جنگها کمتر از گذشته بودند.

در کل، برای رسیدن به یک آینده بهتر، کشورها و ملتها بدون شک که راه بسیار

7 سهمگیری در حکومتداری و مشارکت معنی دار سیاسی / اجتماعی. | نویسنده.

8 در سال ۲۰۰۱ میلادی بعد از دوره اول حاکمیت طالبان در افغانستان، نیروهای پیمان اتلانتیک شمال (ناتو) به رهبری ایالات متحده امریکا وارد افغانستان شدند و برای بیست سال در آنجا باقی ماندند. | نویسنده

طولانی و پر از فراز و نشیبی در پیش دارند، اما این راه - دیر یا زود - باید پیموده شود. اگر افغانستان یا هر کشوری دیگر در جهان، فکر کند که تنها با کمک های بیرونی می‌توان راه پر و خم و پیچ آبادی و آزادی را پیمود، این نظریه یک اشتباه و درک نادرست از احوال خود و جهان خواهد بود. حد اقل در شرایط فعلی جهان، این یک توقع بیجا و نادرست می‌باشد.

اگر کشوری با کمکها، تجارب و روایات وارد شده از بیرون بجایی میرسید، این کشور حد اقل در بیست سالِ پسین این فرصت را داشت تا هم از منابع مالی بی حد و مرز غرب سود ببرد و هم در محراق توجه جهان قرار بگیرد. اما، همانند هر روایت بیرونی، پدیده های تازه وارد شده به افغانستان نیز بیگانه و بدور از واقعیت‌های عینی جامعه سنتی این کشور بود و به همین دلیل ناکام شد.

بناً، روایتی که این کشور در حال حاضر نیاز دارد، یک روایت کاملاً وطنی مبتنی بر مشارکتهای اجتماعی-سیاسی درونی می‌باشد. جنگ دیگر نباید یک گزینه ابراز عقیده مردم افغانستان باشد.

روایت، تعامل و گفت‌وگو ملی را دو طیف از جامعه میتواند نخست ایجاد و بعد رهبری نمایند: نسل تازه که در ایجاد هیچ یک از مشکلات بزرگ سهیم نبوده و زنانی که همواره نادیده گرفته شده اند. این گفت‌وگو میتواند و (باید) بر اساس اصول رسوم و عنعنات وطنی و با در نظر داشت حقوق و وجایب همه شهروندان، از جمله اقلیت‌های قومی و زبانی صورت بگیرد.

بخش پنجم | استفاده درست از منابع

پرسش، در حالیکه سنگاپور⁹، با وجود نداشتن هیچ منبع طبیعی توانسته به یکی از سرمایه دار ترین کشورهای جهان مبدل گردد، تعداد زیادی از کشورهای آفریقایی، از جمله نیجریه، با داشتن بزرگترین منابع طبیعی در جهان، سالهاست که در فقر و جنگهای داخلی بسر می‌برند، چرا؟

از همه این حالات و چالش‌هاییکه در فوق ذکر گردید اگر بگذریم، یکی از راه‌های موفقیت و دستیابی به منابع بزرگ و جهانی برای کشورهای جهان سومی، از جمله افغانستان، بروز رسانی افکار و سیستم‌های آموزشی آنهاست.

همانطور که در بخش‌های قبلی به آن اشاره گردید، سنگاپور تا سالهای ۲۰۰۰ میلادی یکی فقیرترین کشورهای شبه قاره هند بود. اما، با سرمایه‌گذاری‌های بجا و هدفمند بالای نیروی بشری و تکنولوژی، در کمتر از دو دهه، به یکی از غول‌پیکرهای اقتصادی آسیا و حتی جهان مبدل گشت. اگر از شما پرسیده شود که، تولیدات سنگاپور برای جهان چی می‌باشد؟ پاسخ شما چیست؟

قبل از اینکه به خواندن ادامه دهید و به دریافت پاسخ به این پرسش برسید، همینجا یک لحظه با خود فکر کنید! چی می‌تواند باشد؟
جواب؛ نیروی ورزیده بشری و تکنولوژی معلوماتی.

این کشور، برای جهان بجز از این دو قلم، چیزی برای عرضه نداشت. اما وقتی با همین دو قلم، بر سر زبانها آمد، کشورش را بر روی سیاحتان جهان نیز باز کرد. چه چیزی این کشور و این مردم را از همسایه‌های فقیراش، همچون بنگله دیش، مجزا می‌سازد؟

نام اش را هر چی می‌خواهید بگذارید، هیچ کدام از آن نامها، نمی‌تواند این معجزه اقتصادی را بجز از تصامیم درست، عقلانی و منطقی که رهبران واقعی مردم

⁹ بانک جهانی :

https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.KD.ZG?end=2022&locations=SG&name_desc=true&start=2000&view=chart

سنگاپور دهه ها قبل گرفتند و در اصل، خدمت بزرگی برای کشور و مردم اش نمودند، بهتر تعریف کند.

در آن سوی جهان اما، میبینیم که گانا، نیجریه و ده ها کشور آفریقایی که با وجود داشتن بزرگترین منابع طبیعی- از جمله الماس - دهه هاست که در فقر، بیچارگی و جنگهای داخلی بسر می‌برند. این یعنی قدرت تصامیم درست و سرمایه گذاری های هدفمند.

رهبران کشورها، اگر منابع در دست داشته شان، از جمله پتانسیل نیروی بشری خود را درست مدیریت نمایند، راه پیشرفتی را که دیگران در صده ها کرده اند میتوانند در ده ها بگذرند. اما حتی برای رهبری این منابع نیز نیاز به نیرویی متخصصی دارید که از نظر تکنیکی رهبران را رهنمایی و کمک نماید.

در نهایت، آغاز و انجام هر فعالیتی برای جوامع ارتباط مستقیمی با سطح دانش شهروندان و بویژه مدیرانی دارد که سیستمهای دولت/حکومتداری را رهبری میکنند. با وجود داشتن منابع، حالت اسف بار تعداد زیادی از کشورهای اروپای تائیدی بر این فرضیه اخیر محسوب میشود.

بخش ششم | مدیریت منابع

پرسش: کشورهای جهان سوم، از جمله افغانستان، چگونه می‌توانند منابع طبیعی و انسانی‌شان را بهتر مدیریت نمایند؟

با در نظر داشت تمامی نکات فوق، میتوان گفت که مشکل اصلی کشورهاییکه دچار بحران‌های دوامدار، جنگ‌ها و تضاد‌های درون‌قومی و کوچک هستند، در اصل نبود و یا کمبود منابع، از جمله منابع طبیعی و انسانی نمی‌باشد. مشکلی اصلی، عدم هماهنگی و استفاده درست از آن امکانات، دانش، تخصص و منابع (از جمله منابع بشری) کشورها محسوب میشود. احتمالاً یکی از تفاوت‌هاییکه که دنیای غرب با کشورهای جهان سوم¹⁰ دارد، همین مشخصه هست. غربی‌ها، با وجود هزار و یک آسیب‌پذیری که در خود می‌پرورانند، اما باز هم آموخته‌اند که چگونه منابع طبیعی، مصنوعی و بشری‌شان را درست مدیریت کنند و در مواقع نیاز از آن استفاده نمایند.

به عنوان مثال، در اکثر موارد؛ در ایالات متحده آمریکا، استرالیا، کانادا، آلمان، فرانسه و یا انگلستان، به این نگاه می‌کنند که یک فرد چه نقشی میتواند برای جامعه که در آن زنده‌گی میکند، داشته باشد؟ اگر پذیرفته شود که شما میتوانید کاری برای جامعه که در آن زنده‌گی میکنید انجام دهید، دیگر رنگ‌مو، زبان، منطقه و قبیله‌تان کمتر موضوع بحث میباشد. در حالیکه در افغانستان، در بسا موارد، تخصص آخرین موردیست که برای استخدام به کاری پرسیده میشود.

در آخرین مورد، در کشور شاه‌ی انگلستان، یک جوان ۴۲ ساله انگلیسی- هندی الاصل¹¹، صدر اعظم شد و یک شهروند پاکستانی تبار¹²، سالهاست که شهردار لندن

۱۰ واژه جهان سوم برای کشورهای فقیر استفاده میشود. | نویسنده

۱۱ اشاره است به ریشی سوناک، صدر اعظم برحالی انگلستان. | نویسنده

۱۲ اشاره است به صادق خان، شهردار شهر لندن

است. یک دختر جوان اهل افغانستان¹³، با حفظِ رو سری اش، عضو مجلس سنای آسترالیا انتخاب شده است.

متأسفانه اما در کشورهای مثل کشور عزیز مان افغانستان، دیده میشود که اصلِ مشکل، نادیده گرفته شدن اصلِ "لیاقت" و "تخصص" در کارهاست. اینکار، در کنار اینکه آسیب کلانی در دراز مدت برای خود افراد میرساند، مدیریت منابع انسانی را برای دولت ها و حکومتها نیز در سطح بزرگتر به چالش می‌کشد. چالشی که نتیجه آن از بین رفتن اصول پذیرفته شده دولت داری و نظام های دولتی می باشد. در پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ میلادی¹⁴، افغانستان شاهد این نوع فروپاشی (که من فروپاشی درونی مینامم) بود.

اشاره است به فاطمه پیمان، نخستین زن با روسری در پارلمان آسترالیا. | نویسنده ¹³

در پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ میلادی، حکومت جمهوری اسلامی افغانستان سقوط کرد و گروه طالبان برای بار دوم حاکمیت در افغانستان ¹⁴ را بدست گرفتند.

بخش هفتم | کثرت گرایی

پرسش: آیا افغانستان میتواند یک جامعه کثرت گرا¹⁵ باشد؟ چگونه؟

امروزه کمتری کشوری در دنیا متشکل از یک قوم و قبیله کاملاً یکرنگ میباشد. تا حدیکه امروزه حتی در کشورهای مثل کوریای شمالی، اسرائیل و آیسلند نیز گروه های مختلف قومی دیده می شوند. این مسئله، در کنار اینکه یک زیبایی برای کشورها میباشد، اگر قسمیکه در بخش ششم اشاره گردید، درست مدیریت شود، کشورها و ملتها را قدرتمندتر از گذشته نیز میسازد.

استفاده این تفاوت ها و یا دامن زدن به نفاق میان انسانها، بدلائل زیادی برای کشورها یک انتخاب است.

کشورهایی که از این چند رنگی شان اعظم استفاده را بردند و یا میبرند (بگونه یک مثال خیلی خوب، هندوستان) در مدت زمان خیلی کم، توانسته اند به رفاه و قدرت بسیار بالا برسند.

بر عکس اما، کشورهای جهان سومی - مثل افغانستان، سودان و سومالیا و ... این مسئله را یک مشکل تلقی نمودند و بدون هیچ نیازی به آن، سالهای سال درگیر به این مسئله شدند / هستند.

در جوامع کثرت گرا، که شهروندان حق انتخاب سرنوشت خویش را نیز دارند، بحث بجایی می رسد که همه انسانهای آزاده و آزادی خواه برای رسیدن به یک جامعه مردم سالار کار و تلاش میکنند. اما این موضوع در بخش هشتم به بحث شامل خواهد شد.

کثرتگرایی یعنی مشارکت مردمی از طریق احزاب و گروه های تصمیم گیرنده و عدم تمرکز قدرت در دست یک فرد یا دولت | نویسنده¹⁵

بخش هشتم | مردم سالاری

پرسش؛ آیا افغانستان در حال حاضر آماده پذیرش یک نظام مردمسالار می باشد؟

دموکراسی یا همان "مردمسالاری" نوعی از نظام های حکومت / دولت داری مدرن است که برای تعداد زیادی از کشورهای دنیای آزاد، سیستمی ایده آل پذیرفته شده است.

کشورها و ملت هائیکه توانسته اند حتی بصورت نسبی نیز (همانند جمهوری ترکیه و مصر در شرق میانه) مردمسالاری را تجربه نمایند، قادر به راهیابی به دایره های بزرگ قدرت های جهانی شده اند.

در نظام های مردمسالار، ذعیم و بزرگان سیاسی با رای مردم انتخاب می شوند و همین انتخاب شده گان نیز در صورت نیاز برای نماینده های مردم (سناتوران) پاسخ دهی می کنند.

ایالات متحده امریکا و یک تعداد زیادی از کشورهای قاره اروپا توانسته اند بعد از تنش ها و تضاد های زیاد، این نظام را تا حدی در کشورهای شان نهادینه کنند¹⁶. کشورهای جهان سوم مثل کشور جنگ زده ولی زیبا و عزیز مان افغانستان، با وجود تلاشهای بیست سال اخیر جامعه جهانی، متأسفانه نتوانست مردمسالاری را بصورت کامل تجربه و یا نهادینه نماید. دلیل این ناکامی را میتوان برآمده نبودن هیچ بستری برای عملی کردن این روایت بیرونی بالای مردم افغانستان خواند. این روایت نا آشنا برای تعداد کثیری از مردم افغانستان اگر بعد از بستر سازی و بشکل مرحله وار عملی میشد، شانس بهتری برای بقا داشت. در هر صورت، در کشورهای جهان سوم، در حقیقت تجربه این چنین نظامی بستگی به این دارد که در آن جوامع چقدر بستری مناسب و متناسب با روایات داخلی همان جوامع برای عملی کردن مردمسالاری وجود داشته است. بستری که بتواند بیش از همه؛ فرهنگ همدیگر پذیری، احترام به

در اینجا واژه «تا حدی» برای مردم سالاری عمداً انتخاب شده است. زیرا هیچ کشوری در جهان هنوز قادر به عملی کردن صد در صدی¹⁶ نظام مردمسالاری نشده است.

ارزش‌ها / توانایی‌ها و تفاوت‌های شهروندان در آن جا بگیرد و هر فرد از جامعه بتواند بدون ترس و حراس از دیگری، برای رسیدن به یک آینده بهتر کار و تلاش نماید. در جوامع کثرت‌گرا و مردم‌سالار، ایده آل همین است که کسی از کسی (شهروندی از شهروند دیگر) بالاتر و یا پایین‌تر نباشد و حقوق شهروندی اتباع بصورت قانونی رعایت شود. همه اقشار مختلف جامعه، از جمله زنان و مردان، جوانان و کودکان بتوانند به عنوان افراد و شهروندان جوامع‌شان به حقوق انسانی‌شان دست یابند و یا حق دسترسی داشته باشند.

در کشورهایی که نظام‌شان مردم‌سالاری نیست چی می‌شود؟
حاکمان‌شان قدرت و ثروت مطلقه را در کنترل‌شان می‌گیرند و هیچ‌گونه پاسخگویی برای شهروندان وجود نمی‌داشته باشد.

تقسیم عادلانه منابع و قدرت برای شهروندان در نظر گرفته نمی‌شود و کشور با یک مشت آهنین اداره می‌شود.
تفاوت‌ها، کثرت‌گرایی و نظریه‌های مخالف نادیده گرفته می‌شود و در نطفه خنثی و یا نابود می‌شوند.

کسی / هیچ شهروندی، حق اعتراض و دادخواهی را ندارد و نظام بصورت واقعی توسط افرادی در بالاترین سطح قدرت به گروگان گرفته می‌شود.
در کل، حقوق و مزایای شهروندی از بین می‌رود و در اینگونه جوامع؛ میزان فقر، تنگدستی، افراطیت و جرایم بسیار بالا می‌روند. بر عکس، حاکمان اما به انباشتن و استفاده از منابع جوامع‌شان به زنده‌گی مرفع خود ادامه می‌دهند.

تعدادی از کشورهای آفریقایی و آمریکایی لاتین، به عنوان مثال گانا، سومالیا و نیجریه در آفریقا و مکزیکو در آمریکای لاتین، حتی در همین روزها نیز بهای این نوع نظام‌های دیکتاتوری را می‌پردازند. در این نوع کشورها، نه تنها اینکه میزان فقر و تنگدستی به اوج خود رسیده، بل جرم و جنایت نیز با گذشت هر روز بیشتر می‌گردد. در این نوع نظام‌ها، عدالت اجتماعی به معنای واقعی کلمه از بین رفته است.

بخش نهم | تقسیم قدرت

پرسش، رهبران واقعی مردم، در کشورهای جهان سوم، قدرت شان را از کجا می‌گیرند؟

تا اینجای کار همواره به ارزش‌های انسانی اشاره گردید و بر نقش مردم و یا بهتر گفت "شهروندان" در جوامع اشاره و تاکید شد.

پرسش اصلی اما این است که چه کسی، برای کاری باید تصمیم بگیرد که برای همه شهروندان یک جامعه خوب باشد؟

این مراجع تصمیم‌گیری، آن قدرت اعمال فشار و عملی کردن تصمیم شان را در اصل باید از کی و یا کدام قدرتی دیگر کسب کنند؟

تفاوت‌هایی را که من در جریان سفرهایم به کشورهای زیادی در غرب جهان و کشورهای در حال توسعه مثل ترکیه و هند، به اصطلاح شرق دنیا داشتم، حس کردم و دیدم که همین یک نقطه تاثیر گذار بوده است: فرمان دهنده گان، آن قدرت عملی کردن فرامین شان را به چه کسی / چیزی یا حتی چه نوع موجودی نسبت می‌دهند؟

با خلوص نیت که به همه ادیان الهی و بویژه به دین مقدس اسلام دارم، باید بگویم که در جوامع کثرت‌گرای که رهبران واقعی شان با داشتن قدرت و رای مردم فرمان می‌دهند، کشورهای شان را برای زنده گی مناسب تر ساخته اند تا کشورهایی که رهبران شان بر علاوه رای مردم، حق حکمرانی بر مردم را یک امتیاز دینی میدانند.

آنها، رهبران کشورهایایی که با رای مردم بقدرت رسیده اند، بخوبی می‌دانند که آن مردمی که آنها را بقدرت رسانیده اند، اگر بخواهند این صاحبان قدرت را در اولین انتخابات بعدی خانه نشین می‌نمایند. بر عکس اما، آنانی که با استفاده از ایدئولوژی، رسوم، عرف و عنعنات مردم و با احساس برتر بودن از سایرین با زور و پامال کردن دیگران به قدرت آمده اند، کاری بر حال زار مردمانشان ندارند و فقط ب فکر ادامه حفظ قدرت خود می‌باشند. این مسئله، متأسفانه یکی از مشکلات اجتماعی ما شرقی هاست.

به عبارت دیگر، غرب آموخته که چگونه منابعش را برای همه اقشار جامعه، حد اقل بصورت نسبی هم که شده، برسانند و فرمانداران نیز هیچ گاهی خود را "مافوق بشر" احساس نکنند. برای کنترل این نوع حالات، سالهای سال قبل، مکانیزم های تشکیل داده که به سیستم "چک اند بالانس" معروف است. در بخش بعدی، به این مسئله پرداخته خواهد شد.

بخش دهم | سهمگیری در قدرت

پرسش: آیا این امکان وجود دارد که در افغانستان نیز سیستم "چک و بلانس"¹⁷ را تجربه و نهادینه کرد؟

وقتی افراد به این نتیجه برسند که دیگر قدرت مطلقه را در کشوری / منطقه در دست دارند، ثابت گردیده که نوع دید و رفتار شان با دیگران، بویژه شهروندان فرق می‌کند.

به عبارت دیگر، کمتر کسی می‌تواند با این نوع افرادی که قدرت مطلقه را در دست دارد، وارد بحث‌های سازنده شود. زیرا همه / و یا نزدیک به همه ی اطرافیان این نوع رهبران، پُر است از افرادی که به هیچ حرفی از آنها مخالفت نمی‌کند و هر حرکت و گفتار "رهبران" شان را تصویب و تصدیق می‌کنند.

وقتی مسئله اینگونه شد، دیگر کنترل و ارزیابی رفتار و تصامیم رهبران سیاسی از این دست مشکل می‌شود و همان سیستم "چک و بلانس" که در بالا ذکر شد، از بین می‌رود. در نتیجه، یک انسان هر قدر شکسته نفس هم که باشد، به این نتیجه می‌رسد که او هیچ اشتباهی نمی‌کند و هر تصمیم و حرکت اش درست می‌باشد. به عبارت دیگر اینها، خود را جامع‌الکمالات میدانند، که نیستند.

در گذشته های نه چندان دور، ما رهبران و رهروانی از این نوع را در اکثر نقاط کشور داشتیم. در سطح بزرگتر نیز، هستند رهبرانی که خود را به اصطلاح "عقلِ کُل" می‌شمارند و بگونه ای رفتار می‌کنند که گویی خدایان و صاحبان کُل جهان اند. در مقابل اما، در جوامع که مردم و نماینده های شان می‌توانند رهبران سیاسی خویش هر از گاهی به نحوی محاسبه و حتی محاکمه نمایند، قابلیت پیشرفت و تغییرات مثبت نسبت به جوامع که رهبران قدرت مطلقه و یکه تازی را در اختیار دارند، مشخصاً که بیشتر است.

در نوع اخیر نظام های سیاسی، صدا های مخالف توسط نماینده های مردم بگوش

تمام قوای سه گانه دولتها که در کنار هم، اما با نوعی نظارت مستقیم و غیر مستقیم همدیگر در حال فعالیت میباشند. | نویسنده. 17

رهبران در قدرت رسانیده می‌شود تا اصلاحات بوجود بیاید. در غیر آن، اگر همگی فقط حرف و حدیث یک تن را تصویب و همیشه تصدیق نمایند، جامعه چگونه می‌تواند پیشرفتی داشته باشد؟ بناً نیاز است تا تصامیم بزرگ و حیاتی برای کشورها، توسط یک شخص نه، بل جمعی از افراد متخصص گرفته شود. در این صورت، وقتی تصامیم بصورت جمعی گرفته شوند، صلاحیتها و مسئولیتها نیز تقسیم میشوند و میزان اشتباهات نیز بمراتب پایین میروند.

بخش یازدهم | سواد و آموزش

پرسش: افغانستان به چه مدت نیاز دارد تا حد اقل از نظر زیرساخت ها و میزان سواد، به مرحله/ سطح کشورهای منطقه برسد؟

جوامع، برای رسیدن به رفاه، آسایش و آرامش، حتی اگر این آرامش نسبی هم باشد، در کنار اینکه یک نظام سیاسی مبتنی بر اراده مردم و قابلیت "چک و بلانس" ضرورت داشته باشند، در نهایت کار اما، به افرادی نیز نیاز است که چنین ارزش ها را تمرین کنند.

همچنانی که در سال‌های اخیر در سوریه، عراق، لیبیا و افغانستان تجربه شده، هیچ پروژه وارداتی (به عنوان مثال، تلاش بیست ساله ایالات متحده امریکا برای وارد کردن دیموکراسی به افغانستان) نمیتواند درد یک ملتی را دوا کند. بناً ضرورت است تا هر روایتی از درون جامعه بیرون آید و برابر با معیارهای همان جامعه باشد. به عنوان مثال، در جائیکه هنوز، نزدیک به نود درصد مردم اش خواندن و نوشتن بلد نباشند، شما چگونه میتوانید از اهمیت فلسفه و عرفان در آنجا حرف بزنید؟ و یا در یک جامعه کاملاً سنتی مثل افغانستان، حرف زدن از آزادی های فردی، از جمله حقوق شهروندی برای زنان و مردان، چگونه عکس العملی را در پی خواهد داشت؟

بناً، کشورهای عقب نگه داشته شده همانند افغانستان، اگر علاقه‌مند دستیابی به بنیادی ترین اصلاحات ساختاری و کلان در جوامع شان هستند، می‌توانند کار را از مراحل اولیه آغاز کنند. مراحلی که آهسته اما پیوسته طی گردد، تا اینکه هم جامعه برای قبول ارزش‌های پذیرفته شده حقوق شهروندی و بشری آماده گردد و هم نظام های دولتی پایدارتر از گذشته باشند.

مکاتب، مدارس و سایر مراکز آموزشی میتواند برای رسیدن به مراحل آسایش و رفاهی جوامع کمک نماید. در این مکانها که نسلهای تازه برای آینده آماده به خدمت برای کشورهای شان میشوند، نیاز است تا در کنار آموزه های دینی و دنیوی، بحثهای

ابتدایی و انگیزشی (از جمله دوس و روایات حماسی) نیز که یک ضرورت آشکار است آموزش داده شوند.

رسیدن به سطح کشورهای منطقه تنها در بخش اقتصادی کافی نیست. اگر می‌خواهیم به سطح رفاه نیز برسیم، در کنار داشتن یک اقتصاد خوب، به دانش و توانایی‌های شهروندان نیز ضرورت داریم. و این مسئله تنها و تنها از طریق آموزش و پرورش امکان پذیر است.

بخش دوازدهم | جنگ و صلح

پرسش: چرا در افغانستان جنگ به یک جریان نسبتاً طبیعی تبدیل شده است؟ راه حل و بیرون رفت از فضای جنگی در این کشور کدام ها اند؟

این بحث کاملاً قابل درک است که در هیچ مقطعی از تاریخ و در هیچ گوشه ای از جهان، هیچ کشوری بصورت طبیعی و بدون تلاشهای زمانگیر، ساخته نشده است. حتی زیباترین و امن ترین کشورهای امروزی¹⁸ نیز، زمانی دچار مشکلات اجتماعی بی نهایت زیادی بوده اند که امروزه افغانستان دامنگیر آن است.

اما، تفاوت نسبتاً عمده کشورهای دیگر با افغانستان در این بوده که آنها بعد از چند دهه جنگ و ویرانی، در نهایت درک نموده اند که تضادهای دوامدار، تنشهای درونی، جنگهای خانمانسوز و فشار بر انسانها و شهروندان راه حل اساسی نمی باشد. جمهوری تاجیکستان در همسایگی افغانستان در آسیای میانه و کمی دورتر اما، تعداد زیادی از کشورهای اروپایی و آمریکای در دهه های گذشته "صلح و آرامش" را بر جنگ و خشونت و برادر گُشی ترجیح دادند و در نتیجه، هر کدام این کشورها، امروزه در آسایش و آرامش زنده گی می کنند.

اما کشورهای مثل کشور عزیز مان افغانستان که برای نزدیک به نیم قرن می شود که بطور سیستماتیک در جنگ های مختلف قومی و مذهبی می سوزد و شهروندانش را نیز میسوزاند، متأسفانه نتوانست از امکانات و فرصت های پیش آمده و قدرت بسیار بزرگ تکنولوژی های جدید استفاده نماید. بخش بزرگی از تضادهای دوامدار در این کشور ریشه در دستیابی شهروندان مربوط به اقوام مختلف به دایره های بزرگ قدرت و منابع بوده اند. دلایلی که متأسفانه در نزدیک به سه صد سال اخیر سبب از بین رفتن احساس همدیگر پذیری، همزیستی و مهمتر از همه نابود شدن «اعتماد ملی»

اشاره به کشورهای اروپایی میباشد. | نویسنده. 18

شده است. بنابر دلایل فوق ولی مهمتر از همه، بنابر از هم پاشیده گی شعور ملی، متأسفانه که جنگ، بخشی از تاریخ معاصر این کشور شده است.

یکی از راه حلها برای بیرون رفتن از این مشکلات در جوامع همیشه در جنگ مثل افغانستان، میتواند نوشتن روایتی تازه برای همه شهروندان باشد. روایتی که هر کسی خود را در آن ببیند و هیچ فردی از جامعه بیرون گذاشته نشود. گفتمان های میان قومی برای شناختن همدیگر و برگزاری سفرهای فرهنگی از شرق به شمال و از شمال به غرب و جنوب کشور، میتواند برای شناخت و درک بهتر از همدیگر کمک نماید.

بخش سیزدهم | آغاز به کار

پرسش: برای ساختن یک کشور، کار را از کجا باید آغاز کرد؟

به تعبیر بسیار عامیانه، افغانستان، باغی است پر از گلهای رنگارنگ که اقوام و زبانهای مختلف را در خود جای داده است. اما متأسفانه هیچگاهی باغبانی دلسوز که مواظب همه آن گلها باشد نبوده است.

این باغ پر از گلهای رنگارنگ، گاهی آب نداشته است و گاهی هم دیوارهایش شکسته است.

زمانی اطراف همه این گلها را خارها فرا گرفته بود و زمانی هم دزدان، از آن سوی اقیانوسها وارد این باغ شدند و همه چیز را بغارت بردند.

البته، وقتی بتاریخ نگاهی بیاندازیم، این حالات تنها بر سر کشور عزیز مان افغانستان نیامده است. کشورها و ملت‌های زیادی در این زمینه همانند افغانستان بدشانسی داشته اند. کشورهای زیادی در سراسر قاره آفریقا همچنان حالت نه چندان بهتری از وضعیت ما را دارند.

در هر صورت، نگهداری از این باغ به همان میزان که مسئولیت باغبان است، وظیفه همسایه‌ها، اطرافیان و حتی ساکنین داخل باغ نیز می‌باشد.

زمان آن رسیده که دیگر این باغ از نو ساخته شود. خارهای هرزه از کنار گلهای آن دور شوند، زمین‌اش نرم ساخته شود و درختان و گل‌هایش بهتر آبیاری گردد.

متوجه اطراف و دیوارهای ریخته‌اش نیز باید باشیم. کسی از بیرون آمدنی نیست. ما، همه ما شهروندان، با وجود داشتن هزاران هزار تفاوت از همدیگر، همچنین مسئولیت تنظیم و نگهداری از این گلستان را داریم. منتظر به دیگری بودن نه عقلانی است و نه نیازی به این کار داریم. این باغ، باید با دست‌ان خودمان گلستان ساخته شود.

در نهایت، اگر هر شهروندی یک خشتی بالای خشت بگذارد، کاری که در حد توان
اش است برای این سرزمین زیبا انجام دهد، دیر یا زود، این کشور دوباره میتواند به
پاخیزد و احتمالاً بار دیگر آباد شود.

بخش چهاردهم | دوره های حکومتداری

پرسش: افغانستان در حال حاضر در کدام یکی از این مراحل نیل قرار دارد؟

نزدیک به گل کشورها در جهان در یکی از مراحل موجودیت شان به عنوان دولت‌ها، شامل سه دوره بسیار مهم و حیاتی بوده اند و میباشند.

دوره اول، دوره بوجود آمدن و یا همان آغاز بکار کشورهاست¹⁹. این یکی از پرچالش ترین و سخت ترین دوره هاست. در این مرحله، منابع محدود و تقاضاها از دولتمردان بسیار بالا میباشند. حکومت هایی که در این دوره بتوانند چند سالی ادامه حیات دهند، می توانند ادامه دستیابی به منابع بزرگ قدرت و ثروت را نیز تجربه نمایند. مدت زمان تعیین شده برای این دوره نخست، که دوره گذار نیز نامیده می شود، نظر به شرایط کشورهای مختلف خیلی متفاوت است، ولی طور اوسط آن پنج تا هفت سال می باشد.

دوره بعدی، دوره اعتماد سازی و سهمگیری فعالانه همه شهروندان در امورات تصمیم گیری های کلان است²⁰. رسیدن و راهیابی از دوره نخست به این دوره هم منابع بشری کافی نیاز دارد و هم منابع برای مدیریت مالی این دوره. اگر درست و سنجیده شده عمل شود، منابع مالی را می توان به نحوی بدست آورد ولی داشتن منابع بشری کافی برای تولید و مدیریت این دوره، که بین بیست تا سی سال را در بر می گیرد، بسیار مهم، حیاتی و مشکل است. کشورهایی که توانسته اند در دوره گذار، برای این دوره دومی سرمایه گذاری های معنادار انجام دهند، کمتر مشکلی در گذر از این مرحله نیز داشته اند. جمهوری اسلامی پاکستان، با همه مشکلات اجتماعی و تخنیکی جدی که دارد، نمونه بسیار خوب برای این دوره می باشد.

مرحله سوم و نهایی، مرحله ساختار سازی و سیستماتیزه کردن امورات دولتی می باشد. این دوره را میتوانیم دوره نبوغ دولت ها بنامیم. در این مرحله، دیگر کشورها

دوره برسمیت شناسی و تشکیل حکومت | نویسنده¹⁹

دوره که در آن روابط با سایر کشورها نیز آغاز شده. | نویسنده²⁰

تا حد زیادی به استقلالیت اقتصادی رسیده اند و منابع بشری کافی نیز برای پیشبرد امورات دولتی دارند. یگانه چالشی که این دوره تقریباً پنجاه ساله را تهدید می‌کند، فساد اداری و بوجود آمدن جزیره های قدرت در بخشهای از کشور هاست. فساد غیر قابلِ کنترلی که در نتیجه نهادینه شدن قدرت در چند خانواده محدود در یک جامعه بوجود می‌آید.

فسادی که اگر از بین برده نشود، آهسته آهسته کشورها را به مرحله نخست می‌برد و حتی در مواردی خاص (اگست ۲۰۲۱ افغانستان) به نابودی می‌کشاند.

بخش پانزدهم | راه حل

پرسش: چگونه می‌توانیم افغانستان را از حالت کنونی بیرون بکشیم و شامل یکی از این مراحل نماییم؟

کشورها، اگر از این نوع مسائل و مراحل مختلف سه گانه گذشتند و بقای خویش را تا نزدیک به صد سال بعد از بوجود آمدن حفظ کردند، دیگر آهسته آهسته به بازدهی آغاز خواهند کرد. ایالات متحده امریکا، بعد از اینکه در سال ۱۴۵۲ میلادی از استعمار انگلیس ها رهایی پیدا کرد، تا دهه های سوم قرن شانزدهم میلادی، یعنی همان مراحل اولیه سه گانه را می‌گذرانید و بغیر از حفر معادن ذغال سنگ بازدهی بارز دیگری نداشت. اما وقتی از مراحل پر چالش سه گانه گذر کرد، به ابر قدرت ترین کشور دنیا مبدل گشت. جمهوری نوین ترکیه، که میراث دار یک امپراتوری بزرگ بود، بعد از آنکه در سال ۱۹۲۳ توسط یک ایدیالیستی بنام مصطفی کمال آتاترک تاسیس شد، دو مرحله نخست ولی مشکل را بخوبی گذرانید ولی بعد از مرگ آتاترک، همه دستاوردهای مراحل ماقبل آتاترک آهسته آهسته دوباره به عقب رفتند و جمهوری ترکیه، با وجود پیشرفتهای چشمگیری که در این اواخر در بخشهای مختلف، از جمله تکنولوژی و خدمات صحتی داشته است، اما همچنان نتوانسته حتی هنوز هم به معنای واقعی کلمه به مرحله سوم، که دوره بازدهی، تاثیر گذاری بر سیاستهای جهانی و شگوفایی کشورها هست، بطور کامل برسد. بنا، در کنار عوامل متعدد دیگر، اراده و نیت سالم رهبران واقعی مردم برای رسانیدن یک کشور به مراحل بازدهی کاریست بسا دشوار. الزاماً، در کمتر کشوری فقط یک شخص توانسته رهبری هر سه مراحل اولیه ساختاری را بر عهده داشته باشد. میتوان گفت که این یک نوعی از قرارداد اجتماعی و میان نسلی هست که باید گذار آن بخوبی مدیریت شود. به عبارت دیگر، مسئولیت عملی و مدیریت کردن هر یکی از آن مراحل فوق را باید نسلی به عهده بگیرد.

بخش شانزدهم | بازسازی

پرسش: چگونه و با کدام مکانیزمی می‌توانیم از نیروی بشری افغانستان برای بازسازی و نوسازی این کشور، بهتر از گذشته‌ها استفاده نماییم؟

راه حل‌ها برای از نوسازی و بازسازی افغانستان ویران شده، نامحدود است. هر شهروندی اگر واقعاً و از ته دل بخواهد، در هر جاییکه باشد، می‌تواند کاری برای کشورش بکند. بگونه مثال، دانشجویان در حال آموزش، با توجه و تلاش برای یادگیری علوم انسانی نوین، مأموران حکومتی با اجرای قانون و تلاش به خدمت برای شهروندان، علما با تبلیغ و روشنی انداختن به اساسات دین، سیاسیون با گرفتن تصامیم درست و معقول برای آینده‌های بهتر این سرزمین، زنان با سهمگیری فعالانه در همه عرصه‌های جامعه، کارگران ساختمانی و مهندسی با استفاده از بهترین لوازم مستحکم برای ساخت خانه‌ها و جاده‌ها، خبرنگاران با جستجوی حقایق و استنتاج حکومتها بنام و برای مردم و بلاخره، مسئولین تنظیم شهری، با بهتر پاک کردن شهرها و روستاهای کشور می‌توانند خدمتی در حد و سطح خودشان برای این میهن انجام دهند.

کشورها وقتی به شگوفایی می‌توانند برسند که هر شهروندی مسئولانه و صادقانه در مقابل مسئولیتهای خویش عمل کند. در این میان اما، قدرت و منابع نیز از طرف دولت‌ها باید بصورت مساویانه میان شهروندان تقسیم گردد و هیچ‌گونه درجه بندی میان شهروندان وجود نداشته باشد.

افغانستان کشوریست که ظرفیت و گنجایش تغییرات مثبت را همواره در خود داشته است. شکوه و شکایت از گذشته، هیچ فایده‌ای برای بهتر سازی آینده‌ها ندارد. این مسئولیت همه است تا کاری برای کشورشان نکنند. هیچ‌کسی، هیچ شهروندی نمیتواند از مسئولیت فرار کند. الی اینکه دیگر نخواهد در این کشور زنده گی کند و برود. راه سخت ولی گذار پذیر از این ماجرای بدبختی همین است.

بخش هفدهم | تحصیل و آموزش

پرسش: افغانستان چگونه می‌تواند سطح جوانان تحصیل یافته‌اش را بالا ببرد؟

آموزش و پرورش برای نسل‌های بعدی ابعاد مختلف و زیادی دارد که در کشورهای جهان با همکاری و هماهنگی شهروندان و دولت‌ها صورت می‌گیرد. در اصل، این بخش کار، کار مشترک دولت-ملت است. وقتی کشورها بالای نیروی بشری خود سرمایه‌گذاری میکنند، در حقیقت همزمان برای رشد و توسعه ساختاری خودشان کار مینمایند. و وقتی شهروندان به سطح بینش وسیع‌تری می‌رسند، پایه‌های نظام‌های دولتی را پایدارتر از گذشته می‌سازند.

اگر عقلانی‌تر فکر شود، نیروی بشری، بویژه نیروی بشری که متشکل از نسل‌های تازه باشند، یگانه سرمایه با ارزش دولت‌هاست. این یک جریان بسیار طبیعی است که دختران و پسران جوان و تحصیل یافته، رهبران آینده مملکت می‌شوند و برای کشور‌های‌شان کار میکنند. نسل‌های تحصیل یافته، اگر درست و معقول تربیت شده باشند، دلیل در به قدرت ماندن رهبران کنونی کشورها می‌شوند. زیرا برای رسیدن به یک آینده بهتر در چهارچوب قوانین برای دولت‌های‌شان زحمت می‌کشند. در کل، نسل‌های تحصیل یافته، الی اینکه به اینکار سوق داده شوند، هیچ ضرری برای کشورها ندارد. به تعبیر دیگر، دولت‌ها باید برای باسواد ساختن نیروی جوان خود وقت، منابع و امکانات دولتی را فراهم نمایند. این برای هر دو طرف قضیه مفید است.

یکی از راه‌هایی که میتواند در این راه ما را کمک نماید، اجباری ساختن مکاتب الی صنف دهم برای همه شهروندان میباشد. بعد از آن باید برای جوانان انتخاب‌هایی از قبیل ادامه تحصیل، آموزش یک رشته تخصصی حرفوی (فرض مثال نجاری، رنگمالی و ...) و راهیابی به دانشگاه فراهم گردد. این یک تجربه بسیار موفق است که جمهوری فدرال آلمان آنرا برای سال‌ها عملی مینماید.

بخش هژدهم | صلح پایدار

پرسش: صلح پایدار در افغانستان چگونه می‌تواند تأمین گردد؟

جنگ‌های دوامدار و خانمانسوز، هر چقدر معقول و منطقی نیز باشند، تا حالا هیچ کشوری را کمک نکرده است تا به سر منزل مقصود شان برسند. در هر حالت که باشد، صلح واقعی و پایدار برای رسیدن به یک جریان / حالت نسبتاً بهتر کشورها، کمک می‌کند. ساده تر اگر گفته شود، جنگ در هیچ مقطعی، برای هیچ کشوری همسطح افغانستان راه حل نهایی نبوده است. مدت آن هیچ فرقی ندارد. جنگ، بدون اینکه ویرانی و وحشت ببار بیاورد، نظم عمومی را برهم بزند، سبب از بین رفتن منابع طبیعی و انسانی بشود، در میان توده‌ها جدایی و نفاق افگنی نماید و در نهایت روان جامعه را ناراحت کند، کار دیگری نمی‌کند. در گُل، جنگ مساوی است به ویرانی و کشته شدن افراد بیگناه.

بنابراین، برای همه کشورهای جهان و بویژه کشورهای آسیب پذیر و جهان سومی همانند افغانستان، یک نیاز اساسی این است که تا حد امکان از تنش‌ها و تضاد های درونی و بیرونی، برای رسیدن به یک آینده بهتر، دوری کند. زیرا تنشهای درونی، بجز اینکه کشورها و ملتها را در مقابل حملات بیرونی ضعیف تر کند، هیچ کمکی برای آبادی و آرامش مردم نمی‌کند. این فطرت جنگ است. در این مرحله آغاز یک گفت‌وگو همه شمول و فراگیری که مورد پسند همه طرفها باشد، یگانه راه حلی است که باید بالایش فکر شود. صلح پایدار وقتی مفهوم پیدا میکند که هر نوع تضاد و جنگ، دیگر در همه لایه های جامعه بصورت قطع از بین رفته باشد. و این آرمان نیز در حالتی ممکن است که تمامی اقدار جامعه همدیگر را با وجود تفاوت های فکری که دارند، بپذیرند و بر مشترکات که آنها را به نحوی به هم نزدیک میکنند، تاکید نمایند.

بخش نوزدهم | همبستگی اجتماعی

پرسش: چگونه می‌توانیم همبستگی اجتماعی شهروندان را تقویت ببخشیم؟ شما به عنوان یک فرد چه می‌توانید بکنید؟

نه ختم جنگ‌هایی که ریشه در تاریخ این کشور دارد، در یک شب بدست می‌آید و نه هم صلح پایدار که نیاز اساسی و ضروری مردم افغانستان می‌باشد، حاصل تلاش یک روزه می‌باشد. هر دوی این پدیده‌ها، بستری برای رشد و شکوفایی شان می‌خواهند. به ساده‌ترین تعبیر، این بستر، اراده شهروندان کشورهاست. اراده من، ارده تو و ارده ما.

اگر شهروندان افغانستان یک آینده بهتر از گذشته و حال را می‌طلبند، باید گذشته را، هر چندی که مشکل بنظر برسد، با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش تا حد امکان فراموش کنند و صفحه تازه برای تاریخ باز نمایند. صفحه تازه که در آن برای هر کسی، سطری زیبایی نوشته شده باشد.

اتهام بستن‌ها، دشنام به ارزشهای یکدیگر، خود برتر بینی‌ها و برتری طلبی‌ها، دیگر نباید خریداری در بازار مردم، بویژه نسل‌های تازه افغانستان داشته باشد. علم و تکنولوژی جای جهالت، استعداد و ظرفیت جایی خویش خوری، ناپوتیزم و قوم‌گرایی، عشق و محبت جای نفرت و خشونت، و بلاخره اتحاد و همبستگی اجتماعی، جای نفاق و زدودن‌ها را بگیرد. راه دیگری یا وجود ندارد و یا اینکه نسخه عملی و نجاتبخش غیر از این، حد اقل برای این کشور جنگ زده برای فعلاً در دستری نیست.

بخش بیستم و نهای | کدام افغانستان؟

سوال اخیر این است که ما، با در نظر داشت تمامی نکات و مثالهای فوق، چه نوع افغانستانی را برای خودمان و نسلهای بعدی خویش می‌خواهیم؟ بهتر گفت، کدام افغانستان را می‌خواهیم در آینده داشته باشیم؟

در نوزده قسمت فوق، تلاش گردید تا بر اساس حالات ایده آل دولت و حکومتداری، یک کشور خوب و نظامی کارا، با مقایسه تخنیکي حالات تعداد زیادی از کشورها برای مردم، بویژه افغانستان تبصره شود. این یک حقیقت تاریخی است که افغانستان، این خانه مشترک همه ما، کشوریست با فرهنگ قدیم و مردمان شجاع و سخت کوش. اقوامی همانند گلهای رنگارنگ یک گلستان در کنار همدیگر و تاریخی با قدامت صدها سال در کنار هم زنده گی میکنند.

این کشور، نزدیک به نیم قرن است که در آتش جنگ می‌سوزد ولی می‌سازد. در نزدیک به سه صد سال اخیر از تاریخ پنج هزار ساله اش، این کشور همواره شاهد دوره های خیلی متفاوت از یکدیگر بوده است. گاهی مردمسالاری نسبی را تجربه کرده است و گاهی هم در تاریکی و سیاهی مطلق قرار گرفته است. حتی هر از گاهی، در نتیجه جنگهای که از طرف دیگران بر این کشور تحمیل شد، ویران شده و گاهی هم، هواپیماهای جنگی بیگانگان این کشور و مردمان اش را بمباران کرده است.

ولی این کشور همواره این پتانسیل و توانایی را داشته و دارد که در بدترین شرایط دوباره جوانه بزند و از نو جان بگیرد. پرسش اساسی اما این است که، ماهائی که این همه سال را در جنگ با همدیگر و بدبختی گذرانیدیم، در نهایت امر، برای آینده خود و فرزندان مان چه نوع افغانستانی می‌خواهیم؟ کدام افغانستان؟

پایان